

فیلم THE HUNT 2012



به بهانه انتخاب شدن فیلم شکارچی در 2014 golden glob یکبار دیگه معرفی این فیلم را در سایت میگذاریم

فیلم **شکارچی = THE HUNT** محصول 2012 دانمارک - اثر وینتربرگ - دارای جوایز متعدد بین المللی (جایزه بهترین بازیگر مرد برای مد میکلسون جشنواره کن)

این فیلم را چند ماه پیش گرفته بودم و گذاشته بودم کنار همه فیلمهای ندیده! تا اینکه این هفته شماره جدید مجله سینمایی همشهری 24 را خواندم که با قلم زیبای آقای معززی نیا و خانم کوثر اوینی درباره این فیلم مزین شده بود ، بنابراین چند شب پیش فیلم را دیدم و واقعا میخکوب شدم .

دوباره فیلمی از شمال اروپا با تمی شبیه کارهای میشل هاینکه بزرگ ، ما را به فکر فرو میبرد.

داستان فیلم در یک روستای کم جمعیت زیبای دانمارکی رخ میدهد و مردی به اسم لوکاس ، میانسال ، به تازگی طلاق گرفته که معلم محبوب مهدکودک است. لوکاس با یک سوء تفاهم مورد اتهام سوء استفاده جنسی از دختر بچه ای به اسم کلارا قرار میگیرد و ناگهان همه چیز تغییر میکند ؛ ادامه فیلم به شکل نفس گیری به تغییرات اطرافیان ، تنهایی لوکاس ، حلقه له و علیه او میپردازد و یکی از نافذترین فیلمهای مرتبط با [سایه های شخصیتی](#) در تاریخ سینمای دنیا رقم میخورد .



فیلم به شکل حیرت آوری ما را یاد روبان سفید = WHITE RIBBON میشل هاینکه بزرگ و MALENA تورناتوره می اندازد .

روابط پدر و پسر ، دوستان له و علیه لوکاس ، تغییر رفتار مردمی که دوستت دارندبه مردمی که از تو متنفرند ، درسهای دیدنی این فیلم است که شما را به دیدنش دعوت میکنم

=====

در 19 سالگی با دوستی به نام محسن در یک [کتابخانه محلی](#) با بچه های دبستانی و سنین راهنمایی ، اردو میرفتیم و به اصطلاح فعالیت فرهنگی داشتیم . ضمن تشویق کتابخوانی ، با بچه ها فوتبال بازی میکردیم و هفت سنگ و استپ هوایی واگر بچه ها رغبتی داشتند ، در انتها خلاصه کتابی و روایت داستانی جذاب از فرهنگ این دیار....

همزمان در آن محل تشکیلاتی بود که بی دلیل ما را رقیب خود میدانست (!) و زیر لوای قرآن به فعالیت مشغول بود و بچه ها را در گرمای تابستان در جلساتی خسته کننده حفظ آیات بدون هیچ

خلاقیت و تفریحی شرکت میدادند. خانواده ای که آن تشکیلات را اداره میکرد ، همینقدر صفر کلوینی از قرآن ادراک داشتند که از تربیت و معاشرت با کودکان ! جایی هم برای فعالیت مشترک نگذاشته بودند که موازی کاری نشه...

بعد از یک مدت ، اتفاقی که رخ داد ساده بود : بچه ها – که تفریح و خلاقیت را بیشتر میپسندیدند – احساس تعلق خاصی به کتابخانه پیدا کردندو فعالیت های دسته جمعی و اقبال عمومی بچه ها و خانواده ها...اما آن خانواده فرصت طلب به جای تغییر در شیوه های سنتی خود ، دست به عملی غیر اخلاقی زدند و من را متهم کردند که با بچه ها ارتباطی مشکوک دارم ! گیج شده بودم و نمیدانستم باید چه کنم ، خانواده ها دو دل میشوند ، متوجه میشوی بچه ها در خطرند ، عقب نشینی میتوانست به قیمت تایید آن اتهام تمام شود. پیش روی و پاسخگویی مقدور نبود زیرا اتهام زندگان خاموش بودند و تهمت بچه بازی چیزی نیست که بتونی بری درباره اش از خودت دفاع کنی ؛ به هر سختی بود تحمل کردم و در سکوتی وهم انگیز این غصه را حمل کردم اما همراهی با بچه ها را ادامه دادم

اگر لطف خدا نبود حتما آسیب میخوردم...من باور دارم خداوند از اهل باور به خود ، دفاع میکند= ان الله يدافع عن الذين آمنوا

از آن روزها 20 سال گذشته، از آن جماعت فرصت طلب خبری ندارم ولی آن بچه ها را هر از گاهی در دفترم میبینم ، هر کدامشان خانواده ای تشکیل داده اند و با قدرت به کار مشغولند...هنوز روابطی خوب بین ما برقرار است تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد

=====

[لینک اطلاعات بیشتر فیلم در ویکی پدیا](#)